

## تصویب اشعری و معتزلی و امامی

کتاب «الموسوعة الفقهية الميسرة»<sup>۱</sup> بعد از اینکه می نویسد درباره جعل امارات، گروهی قائل به طریقت شده اند و گروهی به سببیت روی آورده اند، درباره سببیت به دو نوع نگاه توجه می دهد که به دو نوع از تصویب منجر می شود. این در حالی است که مرحوم نایینی در عداد این دو نوع تصویب، از قسم سومی با عنوان «تصویب امامی» یاد می کند و آن را همان مصلحت سلوکیه برمی شمارد.<sup>۲</sup>

موسوعة مذکور در تشریح عقیده اشاعره می نویسد:

«السببیه علی التفسیر الأشعری :

وهو مبتن علی أنّ الواقع خال من الحكم - فيما إذا لم یقم دلیل قاطع علیه - وإنّما یثبت الحكم بعد قیام الأمانة ، فیکون مفاد الأمانة هو الحكم الذی یلزم المكلف ، فتكون الأمانة سببا لجعل الحكم الواقعی ، فعلی ذلك یختص الحكم الواقعی بالعالم به ، فلا یشمل الجاهل ، لعدم قیام الأمانة علیه عنده . ... ونسب هذا القول إلی القاضی أبی بکر ، وأبى الهذیل ، والجبائی وابنه. وممن اختاره الغزالی حیث قال : « هل فی الواقعة التی لا نصّ فیها ، حکم معین لله تعالی هو مطلوب المجتهد ؟

فالذی ذهب إلیه محققوا المصوّبة أنّه لیس فی الواقعة التی لا نصّ فیها حکم معین یطلب بالظن، بل الحكم یتبع الظن ، وحکم الله تعالی علی کلّ مجتهد ما غلب علی ظنّه ، وهو المختار ، وإلیه ذهب القاضی»<sup>۳</sup>

مطابق همین نقل، غزالی، در اثبات عقیده خود ادله ای را مطرح می کند:

«أطال الغزالی فی الاستدلال علی هذا التفسیر للتصویب ، و خلاصة ما قاله هو :

أنّ المسألة : إمّا أن یرد فیها نصّ أو لا .

فعلی الأوّل - إمّا أن یرد فیها نصّ ، بمعنی أن یقوم علیه دلیل قاطع ، أو لا .

فعلی الأوّل - أى ما لو كان علیه دلیل قاطع - لا یصیر حکما فی حقّ المجتهد إلّا إذا بلغه ، أو كان العثور علیه سهلا ، لو طلبه ولم یقصر فی طلبه .

وأما إذا لم یقم علیه دلیل قاطع - أى قام علیه دلیل غیر قاطع - فقبل البلوغ وتیسّر الطریق لیس حکما فی حقّه بالفعل ، بل بالقوّة ، نعم یرد حکما بعد البلوغ .

۱ . ج ۸ ، ص ۵۰۸

۲ . فوائد الاصول، ج ۱ ، ص ۲۵۳

۳ . الموسوعة الفقهية الميسرة، ج ۸ ، ص ۵۰۸





وإذا لم يرد في المسألة نصّ، فلا حكم فيها، لأنّ حكم الله تعالى خطابه، وخطابه يعرف بأن يسمع من الرسول، أو يدلّ عليه دليل قاطع من فعل النبي صلّى الله عليه وآله. أو سكوتة.. . فإذا لم يكن خطاب لا مسموع ولا مدلول عليه، فكيف يكون فيه حكم؟ إذ لا يعقل خطاب لا مخاطب به، كما لا يعقل علم لا معلوم له، وقتل لا مقتول له، ويستحيل أن يخاطب من لا يسمع الخطاب ولا يعرفه بدليل<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

۱. ما حصل كلام غزالی - به عنوان سرآمد قائلین به تصویب اشعری - آن است که:
  - (۱) اگر بر حکمی، دلیل یقینی وارد شده است، این حکم در صورتی در حق مجتهد حکم است [ظاهراً یعنی اگر طلب کند و قصوری در طلب نداشته باشد فعلیت می یابد] که مجتهد به آن دست یافته باشد و اگر دست نیافته است، به آن صورت باشد که یافتن آن، راحت است
  - (۲) اگر بر حکمی دلیل غیر یقینی وارد شده است، این حکم هم با همان شرائط حکم یقینی، در حق مجتهد فعلیت می یابد.
  - (۳) ولی اگر در مسئله ای، هیچ دلیلی از ناحیه شارع وارد نشده است، شارع در آن مسئله، هیچ حکمی ندارد.
۲. روشن است که مطابق این سخن، اولاً «نص» به معنای «دلیل» است (و نه آنچه مقابل «ظاهر» قرار دارد) و ثانیاً:

غزالی می خواهد بین صورتی که شارع در مورد مسئله ای (موضوع خاصی) سخن گفته است (حکم را به وسیله دلیل بیان کرده است) و صورتی که شارع در مورد مسئله ای اصلاً حرفی نزده است، فرق بگذارد.

و در مورد اول، غزالی قائل به تصویب نیست ولی لازمه سخن او در مورد دوم آن است که، وی امکان تصویب و تخطئه را منتفی می کند. به عبارت دیگر «تخطئه و تصویب» در جایی فرض دارد که «چیزی مطابق با چیزی باشد یا مطابق نباشد» ولی غزالی می گوید در جایی که «حکم الهی» موجود نیست، اصلاً حکم مجتهد متصف به صفت تصویب یا تخطئه نمی شود (توجه شود که این مطلب مورد تصریح غزالی و دیگر مصوبه نیست ولی لازمه سخن آنها چنین است)

۱. همان، ص ۵۰۹



۳. البته باید توجه داشت که در جایی که اصلاً شارع حکم ندارد، آنچه مجتهد به عنوان «حکم شرعی» بیان می‌کند، آیا به عنوان «حکم الهی» معرفی می‌شود و یا اینکه مثل حکم حکومتی است که فقط از آن جهت که از ناحیه مجتهد صادر شده است، لازم الاتباع است؟

به عبارت دیگر آیا در جایی که شارع حکم ندارد، مجتهد باز هم در مقام «استفراغ و سع برای یافتن حکم شرعی» است؟ (که البته چنین موردی فرض ندارد) و یا به دنبال ایجاد حکم از ناحیه خود است (که البته می‌توان گفت شرعاً بر مردم واجب است از این حکم تبعیت کنند)

۴. فارق بزرگ احکام حکومتی و اجتهادات در احکام اولیه آن بود که در اجتهاد، مجتهد به دنبال «یافتن حکم خدا» بود، در حالیکه در حکم حکومتی، مجتهد در مقام انشاء حکم است (و لذا می‌گفتیم حاکم در احکام حکومتی مجتهد است در حالیکه حاکم در احکام اولیه، شارع است و مجتهد صرفاً آن را کشف می‌کند).

۵. اگر ما باشیم و همین عبارت غزالی می‌توان گفت لازمه سخن وی آن است که در «ما نص فیه»، قائل به تخطئه می‌شویم چون «حکم الهی» موجود است و می‌توان «نتیجه اجتهاد» را با آن سنجید و در «ما لا نص فیه» قائل به «عدم تخطئه و عدم تصویب» می‌شویم، چرا که اصلاً موضوع این دو منتفی است چون اصلاً چیزی در واقع وجود ندارد تا این حکم با آن مطابق باشد و یا نباشد.

۶. اللهم الا ان یقال: مراد از تصویب، آن است که وقتی مجتهد چیزی را به عنوان حکم معرفی کرد، خدای متعال معادل آن حکمی را جعل می‌کند. و لذا تطابق بین آن دو به معنای تصویب است.

### جمع بندی تصویب اشعری:

۱. در اینکه آنچه خواندیم و با عنوان «تصویب اشعری» مطرح است، آیا واقعاً عقیده اشعری است و یا عقیده کدام یک از بزرگان اهل سنت است، اختلاف بسیار است. و لذا در انتساب این عقیده به «اشعری» باید جانب احتیاط را رعایت کرد. (و چنانکه خواهیم گفت، احتمالاً این تقسیم بندی از ناحیه مرحوم نایینی مطرح شده است)

۲. درباره اینکه تصویب مطابق عقیده اشاعره چیست، چند نکته ابهام وجود دارد:

(۱) در چه موردی، قائل به تصویب شده اند؟

(۲) آیا تصویب به معنای «عدم تخطئه» است و یا معنای «اصابت به واقع»؟

۳. درباره سوال اول می‌توان گفت:

اولاً؛ چنانکه خواندیم آمدی تصویب و تخطئه را در «ما نص فیه» هم مطرح می‌کرد ولی صراحت غزالی، آن است که این بحث فقط در «ما لا نص فیه» مطرح است.



ثانیاً: مراد از «ما لا نص فیه» در اینجا، آیا «عدم خطاب» است (چنانکه ظاهر غزالی است) و یا مراد «عدم یقین» است؟ و یا مراد از «ما لا نص فیه» صورتی است که در آن «یقین داریم که خطاب شرعی» موجود نیست؟

۴. اگر بگوییم مراد از «ما نص فیه» صورتی است که در آن خطاب موجود است، در این صورت «ما لا نص فیه» یعنی صورتی که در آن شارع اصلاً چیزی نگفته است. پس اگر اماره ای آمد و به اشتباه چیزی گفت، درست است که ما فکر می‌کنیم شارع حکم دارد ولی فی الواقع حکم ندارد و لذا فتوای مجتهد که مطابق اماره است، در مورد «ما لا نص فیه» است.

ولی مشکل اینجاست که اگر شارع واقعاً چیزی گفته بود ولی هیچ اماره ای آن را معلوم نکرد، در اینجا باید قائل به تخطئه شد، چرا که ممکن است مجتهد بر خلاف خطاب واقعی سخن گفته باشد.

۵. اما احتمال اینکه بگوییم «مراد از ما لا نص فیه صورتی است که مجتهد یقین به حکم الهی ندارد ولی احتمال می‌دهد که حکم الهی در میان باشد (در حالیکه یقین دارد که خطاب هست)، و در چنین صورتی، بحث «ما لا نص فیه» مطرح است»، بسیار باطل است چرا که مطابق فرض، مجتهد می‌داند که خطابی هست و لذا باید احتمال تخطئه را بدهد و لذا استدلال غزالی قابل جریان نیست.

۶. اما اگر بگوییم «مراد از ما لا نص فیه، صورتی است که مجتهد «یقین به عدم خطاب» دارد» یعنی احتمال نمی‌دهد که خطابی در میان باشد و لذا اگر هم اماره ای باشد، یقین دارد که آن اماره کاذب است. در این صورت استدلال غزالی برای تصویب جاری است. ولی اگر «یقین به عدم خطاب» ندارد و احتمال وجود خطاب می‌دهد، باز ادله تصویب ناکارآمد است.

۷. اما توجه شود که در هر حال بحث دچار آشفتگی است و احتمالاً به همین سبب، اقوال اهل سنت در آن بسیار مختلف است و حتی از برخی چند قول نقل شده است.

۸. در هر حال اگر گفتیم مورد جریان تصویب «جایی است که یقین داریم خطابی در کار نیست»، دیگر نمی‌توانیم مثل بزرگان شیعه<sup>۱</sup> بگوییم، از دیدگاه اشاعره مؤدای اماره، حکم الهی است.

۹. و اما درباره سوال دوم، قبل از این سخن گفتیم و اشاره کردیم: اگر مراد اشاعره آن باشد که خدای سبحان مطابق با حکم مجتهد، حکمی را جعل می‌کند، تصویب قابل فرض است ولی اگر گفتیم، اصلاً شارع حکمی ندارد و فقط مجتهد است که حکم را جعل می‌کند، در اینجا نه تخطئه و نه تصویب فرض ندارد، چرا که چیزی نیست که با آن سنجیده شوند.

۱۰. درباره تصویب اشعری در ادامه و ذیل بحث از تصویب معتزلی باز هم سخن خواهیم گفت.

۱. ن. ک: فوائد الاصول، ج ۱، ص ۲۵۳

۱۱. توجه به این نکته هم لازم است که «حکم» در این بحث به معنای فتوی است که بیان «حکم اولی الهی» است و اگر مراد حکم حکومتی مجتهد و یا حکم قضایی او باشد، به آن توجه خواهیم داد.

